

Prosecutor's Intervention in Family Members' Relationships Based on The Rule of 'The Ruler but Impossible'

Arezoo Malekshah 

Assistant Professor, Department of Law, ST.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: a.malekshah@iau.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received:

25 January 2026

Received in revised form:

09 April 2026

Accepted:

24 April 2026

Published online:

05 May 2026

Keywords:

prosecutor intervention,
family,
rule of the ruler but the
incapable,
ruler

The family, as one of the most important social institutions, plays a very fundamental role in the upbringing and institutionalization of cultural and social values in Islamic societies. In Islam, the structure of this institution is based on affection and mercy, and the importance of maintaining and strengthening family bonds has always been emphasized. Islamic law considers the family sacred, and on this basis, untimely intrusion of individuals into the internal affairs of the family is prohibited. Despite this issue, a closer examination shows that in some cases, the intervention of the ruler is necessary and even unavoidable. Regarding these interventions, the principle of 'al-Hakim Wali al-Mumtani' is presented as one of the fundamental principles in Islamic jurisprudence. This article addresses this topic using a descriptive-analytical method. This rule is based on the concept that the ruler has the right to intervene in cases where the rights of family members are at risk; therefore, the ruler must not only pay attention to preserving the sanctity of the family, but also has the duty to prevent the violation of individual rights of the family members. As a result, although the ruler's intervention in family matters should be carried out cautiously and with careful consideration, it can generally be said that in certain situations, this intervention is not only in the interest of the family but also beneficial to society. Consequently, the ruler's intervention, given the circumstances, is necessary and essential.

Cite this article: Malekshah, A. (2026). Prosecutor's Intervention in Family Members' Relationships Based on The Rule of 'The Ruler but Impossible'. *Comparative Studies of Jurisprudence and Family Law*, 1(1), 11-30.

© Malekshah, A.

Publisher: University of Sistan and Baluchestan

جایگاه و قلمرو مداخله دادستان در روابط اعضای خانواده با تأملی بر قاعده «الحاکم ولی الممتنع»

آرزو ملک‌شاه

استادیار گروه حقوق، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: a.malekshah@iaau.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۰۵ تاریخ ویرایش: ۱۴۰۵/۰۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۰۴ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۲/۱۵ واژه‌های کلیدی: مداخله دادستان، خانواده، قاعده «الحاکم ولی الممتنع»، حاکم	خانواده به عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی، نقش بسیار اساسی در تربیت و نهادینه‌سازی ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی در جوامع اسلامی ایفا می‌کند. در دین اسلام، شاکله این نهاد بر اساس مودت و رحمت ترسیم شده و همواره بر اهمیت حفظ و تقویت پیوندهای خانوادگی تأکید شده است. با این حال، در برخی موارد، ممکن است نیاز به مداخله حاکم در امور خانواده احساس شود. شریعت اسلامی برای خانواده حریمی قائل شده و بر این اساس، ورود بی‌موقع افراد به مناسبات درونی خانواده ممنوع است. به رغم این مسئله، بررسی دقیق‌تری از این موضوع نشان می‌دهد که در برخی مواقع، مداخله حاکم ضروری و حتی اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. در رابطه با این مداخلات، قاعده «الحاکم ولی الممتنع» به عنوان یکی از اصول اساسی در فقه اسلامی مطرح می‌شود. این قاعده بر اساس این مفهوم است که حاکم حق دارد در مواردی که حقوق اعضای خانواده به خطر می‌افتد، به مداخله اقدام کند. به عنوان مثال، در مواردی که خشونت خانگی یا نقض حقوق کودکان و زنان مشاهده می‌شود، مداخله حاکم می‌تواند به عنوان یک اقدام ضروری محسوب گردد. بنابراین، حاکم نه تنها باید به حفظ حرمت خانواده توجه کند، بلکه همچنین وظیفه دارد از تضییع حقوق فردی اعضای خانواده جلوگیری نماید. در نتیجه، اگرچه مداخله حاکم در امور خانواده باید با احتیاط و براساس دقت نظری صورت پذیرد، اما به صورت کلی می‌توان گفت که در مواقعی خاص، این مداخله نه تنها به نفع خانواده، بلکه به نفع جامعه نیز خواهد بود. در نتیجه مداخله حاکم در برخی موارد با توجه به شرایط امری لازم و ضروری است.

استاد: ملک‌شاه، آرزو. (۱۴۰۵). جایگاه و قلمرو مداخله دادستان در روابط اعضای خانواده با تأملی بر قاعده «الحاکم ولی الممتنع»، مطالعات تطبیقی فقه و حقوق خانواده، (۱)، ۱۱-۳۰.

۱- مقدمه

خانواده به عنوان نهاد بنیادین در اسلام، دارای استقلال و حرمت ویژه‌ای است که در شرع انور به آن پرداخته شده است. این استقلال به معنای آن است که ورود بیگانگان به حریم خانواده مجاز نیست، مگر در موارد خاص که براساس تشخیص حاکم و زمانی که ضرورت ایجاب کند. در این راستا، مسئولیت‌پذیری اعضای خانواده در قبال یکدیگر عنصر کلیدی در تحقق حقوق متقابل و اجرای قوانین است. نگاهی به اقدامات حاکم نشان می‌دهد که وی در صدد است تا ضمن جلوگیری از اجرای احکام نادرست، بستر را برای استیفای حقوق افراد فراهم کند. یکی از حوزه‌های تداخل حاکم در امور خانوادگی، زمانی است که موضوعی خاص از مسائل خانوادگی به طور موقت به تشخیص او نیازمند صدور حکم حکومتی می‌شود. صدور این گونه احکام حکومتی باید مبتنی بر وجود مصلحت عمومی باشد، بدین معنا که رعایت منافع عمومی یا جلوگیری از ضرر اجتماعی، پیش‌زمینه صدور چنین احکامی تلقی می‌گردد. بنابراین، در حالی که عرصه خصوصی خانواده به دلیل ماهیت خاص خود به ندرت در معرض احکام حکومتی قرار می‌گیرد، از سویی دیگر، امکان صدور چنین احکامی در شرایط خاص و به‌صورت کلان نیز ممکن است ایجاد گردد. به‌طور خلاصه، تعادل میان احترام به حریم خانواده و مصلحت عمومی یکی از چالش‌های اصلی در ارتباط بین حاکم و نهاد خانواده است که نیازمند دقت و مدیریت صحیح و توازن می‌باشد.

(<http://ensani.ir/fa/article/89192>)

مداخله دادستان در روابط خانوادگی، موضوعی حساس و پیچیده است که در نظام‌های حقوقی مختلف به طرق متفاوتی مورد بررسی قرار می‌گیرد. یکی از ارکان اساسی این مداخله، قاعده «الحاکم ولی الممتنع» است که به معنای حاکمیت دادستان بر مسائل خانوادگی و اجتماعی است، به‌ویژه زمانی که اعضای خانواده از اتخاذ تصمیمات صحیح و مناسب ناتوان هستند. دادستان به عنوان نماینده عمومی جامعه، وظیفه دارد در مواردی که حقوق و منافع اعضای خانواده در خطر است، وارد عمل شود. این مداخله می‌تواند در زمینه‌های مختلفی همچون خشونت خانگی، امور مالی و تربیت فرزندان اعمال شود. در واقع، دادستان با اتخاذ تدابیر قانونی، نقش حمایتی و نظارتی خود را ایفا کرده و به حفظ سلامت روانی و اجتماعی خانواده کمک می‌کند. با این وجود، مداخله دادستان در این روابط باید با احتیاط و حساسیت صورت گیرد، چرا که هرگونه دخالت نادرست می‌تواند عواقب وخیمی برای اعضای خانواده به همراه داشته باشد. به‌خصوص در مواردی که روابط میان اعضا تحت تأثیر احساسات و عواطف قرار دارد، لازم است که مداخله دادستان موجه و بر اساس دلایل قوی قانونی صورت گیرد. در نهایت، با توجه به قاعده «الحاکم ولی الممتنع»، می‌توان گفت مداخله دادستان در روابط خانوادگی نه تنها الزامی است، بلکه باید به‌منظور حفظ حقوق و منافع اعضای خانواده به‌طور مستمر و با دقت انجام گیرد. این امر مهم، نیازمند تعامل موثر میان نهادهای قضایی و اجتماعی و درک عمیق از نیازهای خانوادگی است تا در راستای ارتقای عدالت و امنیت اجتماعی تجلی کند.

مبنای اقدامات دادستان^۱ در امور حقوقی خاستگاه آن، ضرورت‌های اداره زندگی اجتماعی و اداره جامعه بر اساس قانون و حفظ نظم است. اهمیت حاکمیت به لحاظ ضرورت، برقراری نظم و امنیت در روابط اجتماعی و دفاع از

۱. منظور از حاکم، همان دادستان می‌باشد.

حقوق عمومی و حقوق اشخاص است، تنها در جامعه قانون مند قابل اعمال است. در این جامعه حقوق افراد محترم شمرده می شود. ماده ۴۹ قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۰۷ نیز وظیفه مدعیان عمومی را حفظ حقوق عامه و نظارت در اجرای قوانین، وفق مقررات قانونی دانسته است. علاوه بر این که دفاع از منافع عمومی به طور کلی، در واقع دفاع از حقوق یکایک افراد جامعه است، در مواردی ضرورت دارد که از اشخاص به طور خاص حمایت شود. در نظام حقوقی ایران در قوانین مختلف، در راستای حمایت از محجوران با عنایت به سه نهاد ولایت، وصایت و قیمومت، دادستان را مکلف کرده تا اقدامات و نظارت هایی بر عملکرد آنان انجام دهد. در واقع قانونگذار در قالب قوانین پراکنده تکالیف و وظایفی را بر عهده دادستان قرار داده است. قانونگذار بیشترین وظایف در حمایت از محجوران را بر عهده دادستان گذاشته است.

در نظام حقوقی ایران، سیستمی که بر قوانین حاکم است شامل سه ترکیب کلی است، به عبارت دیگر نحوه دادرسی در قوانین صرفاً متکی بر نظام ترافیعی نیست، در برخی از موارد ممکن است اتهامی باشد و گاهی تفتیشی و گاهی ترافیعی. (باقریپور، ۱۳۸۴: ۹۹) با توجه به اینکه نظامی ترکیبی در دادرسی و رسیدگی به دعاوی کیفری و حقوقی حاکم است با این وجود، قوانینی که در حوزه خانواده است در بیشتر موارد ترافیعی است. با این توضیح که تا شکایتی ارائه نشود رسیدگی توسط دادگاه موضوعیت ندارد و امکانپذیر نیست. بر این اساس سیستم ترافیعی، مداخله دادستان را در برخی موارد ضروری می نماید. در برخی موارد دادگاه جلسه رسیدگی را، به درخواست زوجین یا یکی از آنها می تواند به تأخیر بیندازد. (ماده ۱۰ قانون حمایت خانواده) در نظام حاکم بر ترافیعی، بین طرفین زمانی دعوا و نزاع در گیرد می توانند آن را در دادگاه مطرح نمایند و دادگاه بدان رسیدگی کند و فصل خصومت نماید. بالعکس، در امور حسبی بین طرفین نزاعی وجود ندارد و تصمیمات دادگاه بدون وجود دعوا گرفته می شود. در این امور دادستان با مکانیسم مشخص و معین و با توجه به شرایط خاصی که حاکم است مداخله می نماید.

ضرورت مداخله دادستان در روابط اعضای خانواده و حقوق آنها آشکار می شود. یعنی زمانی که حقوق متقابل بین افراد و ضوابط حاکم بر آنها رعایت نشود، مانند ترک اتفاق از جانب زوج و سوء معاشرت زوجین یا یکی از آنها بوجود آید. در صورت اقامه دعوا در هر یک از مصادیق مذکور توسط زوج یا زوجه، مداخله دادستان را ضروری می نماید. در توضیح بیشتر باید گفت این نوع از مداخله دادستان در شرایط خاص اتفاق می افتد. شرایط خاصی که بر نظام خانواده و جامعه خللی وارد می کند. با توجه به قاعده الحاکم ولی الممتنع در این مقاله می خواهیم بیان کنیم در برخی موارد دادستان در مقام حاکم می تواند در روابط اعضای خانواده جهت برقراری نظم عمومی و حفظ حقوق افراد جامعه ورود و مداخله داشته باشد. این امر به دادستان اختیار دخالت را اعطاء می نماید.

۲- مفهوم دادستان

۲-۱- معنای لغوی دادستان

دادستان، مرکب از کلمه داد به معنی عدل و ستان از ادات اتصاف به مکان، یعنی محل داد و جای داد تشکیل شده است. در پهلوی، دادستان به معنای جای داوری و به طور مجازی به معنای فتوا و قانون است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱، ۴۲۱) در فرهنگ معین برای این کلمه معنای ستاننده داد، گیرنده داد، منتقم و مجری عدل آمده است. (معین، ۱۳۷۹، ج

۲، ۶۷۰) در معنای دیگر آمده است کلمه داد برگرفته از دات است که در زبان قدیم هخامنشی و اوستا به معنی قانون بوده است. (راوندی، ۱۳۶۸، ۵۷)

۲-۲- معنای اصطلاحی دادستان

دادستان در واقع همان مدعی العموم است که برای حفظ حقوق عامه مردم و مراقبت و نظارت بر اجرای درست قوانین و تعقیب کیفری مجرمان، بر اساس قانون، انجام وظیفه می‌کند. در هر دادسرا دادستان رئیس آن دادسراست. در دادرسی های کیفری، دادستان حکم وکیل جماعت را دارد و به نام جامعه، جرایم را تحت تعقیب قرار می‌دهد. دادستان بر جریان امور دادگاه هایی که نزد آنها ماموریت دارد، نظارت داشته و مراقبت می‌کند که قوانین و مقررات نقص نشود. دادستان در هر دعوی که دخالت داشته باشد باید از حق جانبداری کرده و با راهنمایی خود، طرفی را که بنا بر مقتضیات قانون محق تشخیص می‌دهد، تقویت نماید. برخی حقوقدانان معتقدند در برابر این تاسیس حقوقی (دادستان) واژه ای در فقه نداریم. اما معنای آن در ضمن قاعده حسبه پیش بینی شده و گفته اند: در تمامی اموری که حق مطرح است و تعلق به شخص و اشخاص معین ندارد که نسبت به او تراحم در آن حق پدید آید و دعوی از جانب صاحب حق مطرح شود ناگزیر باید از راه حسبه وارد شد. با این استدلال که طبع امور حسبی، ولایت و زیر بنای ولایت، مصالح عمومی است و از طرفی طبع امور حسبی اداری است.

نتیجه می‌گیریم که نصب اشخاص در جهات مختلف برای صیانت از این حقوق و تصدی امور حسبی ایرادی ندارد و دادستان و دادیاران از جمله اشخاصی هستند که برای این امر منصوب گردیده اند. بنابراین، این اشخاص یعنی دادستان و دادیاران در حدود صلاحیتی که به آنها داده می‌شود واقعاً محتسب هستند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ج ۱، ۵۵۷) دادستان یا مدعی العموم مقام قضایی است که در راستای حفظ حقوق عمومی و نظارت بر اجرای قوانین و مقررات، انجام وظیفه می‌کند، علاوه بر اینکه در مواردی هم که جرم، شاکی خصوصی نداشته، لکن مجرم به نوعی به جامعه، خسارت وارد کرده باشد، دادستان به نمایندگی از طرف مردم علیه مجرم اقامه دعوا خواهد کرد. همچنین در مورد امور حسبی که شامل رسیدگی به امور حقوقی کودکان، افراد غیر رشید، مجانین، مفقود الاثر و امور ترکیه می‌باشد، دادستان طبق قانون دخالت می‌کند. (آخوندی، ۱۳۷۲، ج ۲، ۵۴)

دادستان یا مدعی العموم، وکیل عمومی و یکی از مهمترین و شناخته شده ترین مقام قضایی در کشور است که دارای وظایف مهم و اختیاراتی است که توسط قانون به وی داده شده است. از جمله وظایف دادستان حفظ حقوق عامه، تعقیب کیفری متهم، کنترل و نظارت بر اجرای صحیح قوانین و ... است. مانند زمانی که یکی از زوجین از وظایفی که بر عهده او نهاد شده در برخی شرایط و تحت ضوابطی، دادستان می‌تواند ورود و اعمال قدرت نماید. این امر برای سایر اعضای خانواده هم حکمفرماست.

۳- قاعده الحاکم ولی الممتنع

قاعده «الحاکم ولی الممتنع» یکی از ارکان اساسی و مستندات حاکم بر مناسبات زوجین و به‌طور کلی در حوزه خانواده به شمار می‌رود. این قاعده به وضوح بر اصل ولایت حاکم تأکید دارد که ریشه‌ای عمیق و تاریخی در فقه اسلامی دارد. ولایت حاکم نه تنها از لحاظ قانونی، بلکه از منظر فقهی نیز به‌عنوان یک اصل غیرقابل انکار شناخته شده

است. در متون فقهی، این قاعده به عنوان نماد و نشانه‌ای از مسئولیت‌های حاکم در امور اجتماعی و خانوادگی مورد توجه قرار گرفته است. حاکم به عنوان ولی، باید در مواردی که زوجین یا خانواده‌ها در موضوعاتی چون طلاق، نفقه و حضانت دچار اختلاف نظر می‌شوند، به درستی و با عدالت عمل کند. در این راستا، برخی مصادیق خاص وجود دارد که نشان‌دهنده ورود و دخالت حاکم در حل و فصل این مسائل است. اجماع فقها بر اصل ولایت حاکم به عنوان یک قاعده محکم و مستند تضمین می‌کند که این امر در محدوده و مجاری ولایت فقیه به هیچ وجه محل تردید نیست. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که قاعده "الحاکم ولی الممتنع"، به عنوان یک اصل موضوعه، نه تنها در عرصه روابط خانوادگی، بلکه در تمامی جوانب اجتماعی نیز دارای اهمیت و اعتبار خاصی است و به تعریف و تعیین حدود مسئولیت‌های حاکم در جامعه کمک می‌کند. (محقق داماد، ۱۳۸۷، ۲۰۲-۲۰۱)

۳-۱- تبیین مفاهیم

۳-۱-۱- حاکم

واژه حاکم به معنای منع است و در معنای اصلاح هم بکار می‌رود و به افسار چهارپایان «حکمه» هم می‌گویند. قضاوت بر امری که باید باشد یا نباشد و حکم دادن به امری، هم چنین به شخصی که میان مردم حکم می‌کند حاکم و حکام گفته می‌شود، صرف نظر از اینکه این قضاوت و حکم دادن الزامی را به وجود بیاورد یا نه. (راغب اصفهانی، بی تا، ۱۲۶) برخی این واژه را به معنای قاضی دانسته و علت آن را منع ظالم از ستم‌گری می‌دانند. (ابن الاثیر، ۱۳۶۷، ج ۱، ۴۱۸) برخی لغت‌شناسان معتقدند این کلمه به معنای تنفیذ کننده می‌باشد. (ابن منظور، ۱۴۰۸، ۱۴۲) بعضی از فقها بر این باورند که واژگانی مانند حکام، حکومت، حکم و حاکم کاربردشان در قضاوت و قاضی می‌باشد. (منتظری، ۱۴۰۹، ۴۳۴)

۳-۱-۲- ولی

تصرف در امور دیگران به طور مسلم نیازمند نزدیکی به آنهاست. در واقع، نفوذ بر زندگی یا تصمیمات فردی دیگر، مستلزم برقراری ارتباط و همراهی با آن شخص است. چنین نزدیکی، به عنوان شرط لازم برای اعمال ولایت به شمار می‌رود. بدون این ارتباط، امکان تحقق تصرف در امور دیگری به سادگی ممکن نیست. با این حال، مفهوم ولایت فراتر از صرفاً تصرف در امور دیگران است. با همراه شدن مولی علیه، نه تنها فرد تصرف‌کننده، نقش فعالی در اداره امور او ایفا می‌کند، بلکه به نوعی به جبران نقص‌ها و کمبودهای وی نیز می‌پردازد. به تعبیر ساده‌تر، ولایت مظهر همدلی و همکاری است که در آن فرد به یاری دیگری می‌شتابد و تلاش می‌کند تا نارسایی‌های او را برطرف سازد. بنابراین، ولایت به معنای قرار گرفتن فردی در کنار دیگری برای مدیریت و تصدی برخی از امور اوست. این همراهی و همیاری، جنبه‌ای انسانی و اخلاقی دارد که به تسهیل روند زندگی و حل مشکلات کمک می‌کند. با این نگرش، همکاری میان افراد می‌تواند به ارتقای کیفیت زندگی و کاهش دشواری‌ها منجر شود، چرا که هر یک می‌توانند در حوزه‌هایی که در آن تخصص و توانایی دارند، به دیگری یاری رسانند. (نقیبی، ۱۳۸۷، ۱۷۲-۱۷۱)

۳-۱-۳- ممتنع

این واژه از ریشه منع و اسم فاعل باب افتعال است و به معنی سرپیچی کننده یا امتناع کننده است، یعنی کسی که از انجام کاری خودداری کند و دارای معانی چون غیر ممکن و محال هم می باشد. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹، ۱۶۶) امتناع در معنای نخست کاربرد دارد و منظور فقها از ممتنع کسی است که از انجام وظایف قانونی خویش امتناع کرده و یا از دسترسی صاحبان حق به حق خویش جلوگیری می کند. مثل خودداری شریک از تقسیم مال الشریکه، با وجود اینکه ضرری برای وی ندارد و یا امتناع مرد از پرداخت نفقه همسرش با اینکه تمکن مالی دارد. (محقق داماد، ۱۳۸۵، ۲۱۶)

۳-۲- شرایط اجرای قاعده

زمانی که کسی از انجام حقوق دیگران امتناع کرده و یا از انجام تکالیف و وظایف قانونی خود خودداری کند و از رسیدن افراد به حقوق خود ممانعت کند، حاکم جامعه اسلامی و افراد منصوب به وی قادرند از طرف وی به عنوان قائم مقام وارد عمل شده و آنچه را که تکلیف اوست از باب ولایت به عمل آورند. اینجا دو شرط اساسی برای اجرای قاعده نیاز داریم یکی امتناع و دیگری وجود حاکم. درخواست ذی حق هم از شروط دیگر است، که به بررسی هر یک می پردازیم. (همان، ۲۱۸-۲۱۷)

۳-۲-۱- احراز امتناع

در احراز امتناع نکته شایان ذکر این است که تا زمانی که شخص حاکم کسی را ممتنع تشخیص ندهد، نمی تواند از باب ولایتی که دارد اقدامی بر وی انجام دهد. با توجه به این دلیل است که زمانی می خواهیم به این قاعده استناد کنیم باید ابتدا اجبار و الزام ممتنع را به عمل آوریم. (اسماعیلی، ۱۳۷۸، ۷۰) احراز امتناع، ناشی از ضرورت و اجبار و الزام است. در مسئله طلاق به دلیل ناتوانی شوهر از تادیه نفقه، ابتدا عجز زوج از پرداخت نفقه اثبات می شود و بعد امتناع از طلاق توسط وی. (صفایی و امامی، ۱۳۸۸، ۲۷۶)

۳-۲-۲- وجود حاکم

ولایت بر شخص ممتنع برای حاکم و افراد منصوب از طرف حاکم میسر است. در واقع مبنا و هدف اساسی از وضع این حکم جلوگیری از هرج و مرج و ظلم و حفظ نظم عمومی جامعه است و به واقعیت پیوستن این مسئله جز با تفویض این امر به حکومت امکانپذیر نیست. (اسماعیلی، ۱۳۷۸، ۷۱) در زمان حاکمیت فقیه جامع الشرایط، قوه قضایی مشروعیّت خویش را در امر قضا از ولایت قضایی وی اخذ می کند و قضات قانونی، قضات مأذون از ناحیه او بوده و در چارچوب قانون از صلاحیت لازم برخوردارند. (نقیبی، ۱۳۷۸، ۱۷۴-۱۷۳)

۳-۲-۳- تقاضای صاحب حق

مطالبه و تقاضای ذی حق را باید از شروط اعمال ولایت بر ممتنع به شمار آورد. صاحب حق با مراجعه به حاکم موجبات دخالت حاکم را فراهم می کند. زمانی که صاحبان حق از مطالبات خود اغماض کنند، دیگر احقاق حق و جلوگیری از درگیری و نزاع ضرورتی ندارد. (اسماعیلی، ۱۳۷۸، ۷۲-۷۱)

۳-۳- مستندات قاعده

۳-۳-۱- روایات

قاعده الحاکم ولی الممتنع را می توان در برخی روایات یافت. با اغماض از ضعف سندی که در برخی از این روایات وجود دارد بیانگر آن است که حاکم جامعه اسلامی و یا منصوبین وی، بر ممتنعین ولایت دارند. روایت ابو بصیر یکی از آنهاست که در مورد نفقه است. «قال: سمعت ابا جعفر (ع) يقول: من کانت عنده امراه فلم یکسها مایواری عورتها و یطعمها ما یقیم صلبها کان حق علی الامام ان یفرق بینهما.» (حرعاملی، ۱۴۰۳، ۲۲۳) حضرت ابا جعفر فرمودند: مردی که از مهیا کردن و یا فراهم کردن پوشاک و خوراک همسر خود امتناع کند، امام حق دارد که بین شان جدایی بیندازد. این روایت را چه در مورد ناتوان از پرداخت نفقه بدانیم و چه در مورد ممتنع، حاکی از آن است که از طلاق زوجه امتناع می کند.

۳-۳-۲- دلیل عقل و بنای عقلا

اجرای عدالت اجتماعی و حفظ نظم عمومی، آرزوی دیرینه بشریت است. آرمانی منزله و هدفی بزرگ که همه حکومت ها بر آن صحه گذاشته و آن را ادله پیدایش خود دانسته اند. با توجه به آنچه در قرآن کریم آمده، یکی از اهداف مهم و اساسی، ارسال رسل و ایجاد یک نظام الهی است. (محقق داماد، ۱۳۸۵، ۲۰۷) اتفاق زوج به زوجه یکی از وظایف اساسی در نظام خانواده و از جمله حقوق بسیار مهم زوجه به شمار می آید. در شرایطی که زوج از نظر مالی تمکن دارد اما از اتفاق به زوجه خود امتناع می ورزد، عقل و شرع این رفتار را به عنوان ظلم و بی عدالتی تلقی می کنند. این امر مصداقی از عدم رعایت حقوق متقابل زوجین است که می تواند آسیب های جدی به زندگی مشترک وارد کند. عقل انسان به وضوح این حقی را که زوجه باید از نفقه ای که حق اوست برخوردار باشد، درک می کند. این درک به ویژه زمانی بیشتر اهمیت می یابد که به وضعیتی اشاره دارد که زوج با وجود توانایی مالی، از این حق زوجه عدول می ورزد. در چنین حالتی، نه تنها زوجه متضرر می شود، بلکه نظام خانواده نیز دچار چالش می گردد. از سوی دیگر، حکم شارع نیز بر حرمت امتناع از اتفاق و وجوب الزام به آن دلالت دارد. این حکم به وضوح نیاز به مداخله حاکم را در مواردی که زوج از اتفاق امتناع می کند، نشان می دهد. حاکم در چنین شرایطی به واسطه ولایتی که دارد، می تواند اقدام به فروش اموال زوج کند تا نفقه زوجه را تأدیه نماید. این اقدام نه تنها برای تأمین حقوق زوجه و حفظ عدالت در خانواده ضروری است، بلکه به عنوان ابزاری برای اجبار زوج به انجام وظایف خود نیز محسوب می شود. لذا ضروری است که همگان به وجوب اتفاق و تأمین حقوق برابر در زندگی مشترک اهتمام ورزند و در موارد عدم رعایت آن، نهادهای حاکمیتی ورود و اقدام سریع نمایند. این اقدامات می تواند به حفظ منافع خانواده و جلوگیری از بروز بحران های جدی در زندگی مشترک کمک شایانی نماید. (نقیبی، ۱۳۹۳، ۱۷۵)

در جوامع بشری، حفاظت از حقوق مظلوم و رساندن آن ها به حق خویش، به منزله یکی از اصول بنیادین و تعهدات حاکمیت به شمار می رود. این امر نه تنها به عنوان یک وظیفه اخلاقی بلکه به عنوان یک ضرورت اجتماعی برای حفظ نظم و ثبات در هر نظام مدنی وجود دارد. سیره عملی عقلا، نشان دهنده تمایل طبیعی انسان ها به تشکیل حکومتی است که بتواند در سایه آن، عدالت را برقرار و حقوق افراد را تضمین نماید. حکومت به عنوان نهاد متعهد، باید در راستای تحقق اصل مقابله با ظلم و برقراری عدالت فعال باشد. این بنای عقلا که در میان تمامی انسان ها و در

تمام زمان‌ها و مکان‌ها رواج دارد، ثمره‌ی تعاملات اجتماعی و نیاز به امنیت و ثبات در جامعه است. بنابراین، عدم توجه به این ضرورت می‌تواند به تضعیف بنیان‌های اجتماعی و افزایش ناامنی منجر شود. از آنجا که بنا بر عقل، هر نوع بی‌توجهی به حقوق مظلوم می‌تواند در نهایت به تهدید حقوق دیگر افراد منجر گردد، ضرورت دخالت حاکم جهت حفظ نظم اجتماعی و تضمین این حقوق، بار دیگر به وضوح نمایان می‌شود. در نتیجه، مفهوم عدالت و نقش حاکمیت در تحقق آن، عنصر کلیدی در تداوم جامعه‌ای سالم و پایدار است. در این راستا، حمایت از مظلوم و جلوگیری از ظلم باید به‌عنوان یک اصل اساسی در اندیشه‌های حکومتی مورد توجه قرار گیرد تا بتوان در پرتو آن، نظام اجتماعی را حفاظت و تقویت نمود. (نجفی، ۱۳۶۵، ج ۱۵، ۱۶۴)

۳-۳-۳- اجماع

اجماع یکی از مهم‌ترین ابزارهای استنباط احکام و تعیین معیارهای اسلامی در فقه اسلامی به شمار می‌آید. در سخنان بزرگان دین، به ویژه علما و فقیهان، می‌توان به وضوح مشاهده کرد که اجماع به عنوان یک اصل محوری در برداشت‌های فقهی تأکید شده است. اگرچه برخی از این اجماع‌ها به‌طور رسمی و قاعده‌مند شکل نگرفته‌اند، اما به صورت صغریات و مصادیق متعدد، مورد استناد قرار گرفته‌اند. مرحوم حاج شیخ محمدحسین غروی اصفهانی، در آثار خود این موضوع را به‌خوبی توضیح می‌دهد. وی اذعان می‌کند که اجماع در مورد ولایت حاکم در بسیاری از موارد وجود دارد و در کلام اصحاب، به‌ویژه فقهای شیعه، به عنوان یک اصل مسلم شناخته شده است. این بدان معناست که اجماع به‌عنوان یک مبنای معتبر در استنباط احکام، در مواردی بدون نیاز به اثبات خاص به‌کار می‌رود و به عنوان یک سند معتبر فقهی مورد استناد قرار می‌گیرد. به‌طور کلی، اجماع نه تنها ابزاری برای استنباط احکام اسلامی محسوب می‌شود، بلکه نشان‌دهنده همکاری و هم‌فکری علمای دین در راستای تبیین اصول و موازین حاکم بر جامعه اسلامی است. این اجماع در نهایت موجب تقویت دستگاه فقهی و ایجاد یک انسجام فکری در مواجهه با مسائل مختلف اجتماعی و دینی می‌شود. (اسماعیلی، ۱۳۷۸، ۷۶)

۳-۴-۱- برخی از موارد کاربرد قاعده در حقوق خانواده

در این قسمت به برخی از موارد کاربردی این قاعده در حقوق خانواده می‌پردازیم.

۳-۴-۱-۱- امتناع از پرداخت نفقه

زمانی که نفقه دیگران بر شخصی واجب شود و او از تادیه نفقه خودداری کند، حاکم در ابتدا وی را الزام به پرداخت نفقه می‌نماید و اگر این الزام موثر واقع نشد، ممکن است با اعمال ولایت بر ممتنع، اموالش را به فروش برساند و نفقه را پرداخت نماید. (شهید ثانی، ۱۳۸۸، ۱۴۶-۱۴۵) نفقه زوجه نیز مشمول همین حکم فقهی است. (نجفی، ۱۳۶۵، ج ۱۵، ۲۰۷) ماده ۱۱۱۱ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «زن می‌تواند در صورت استتکاف شوهر از دادن نفقه به محکمه رجوع کند در این صورت محکمه میزان نفقه را معین و شوهر را به دادن آن محکوم خواهد کرد.»

۳-۴-۲- امتناع از طلاق

یکی از مواردی که حاکم در عقد نکاح دخالت می‌کند طلاق زوجه است. وجود اختیار طلاق در دست مرد، ممکن است موجب سوءاستفاده شود. برای جلوگیری از چنین امری به حاکم اجازه داده شده است تا در صورتی که شرایط

طلاق فراهم باشد مطابق مواد ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ قانون مدنی اقدام به طلاق زوجه نماید. هر گاه حاکم نتواند حکم را اجرا کند و زوج را ملزم به پرداخت نفقه نماید، برخی فقها معتقدند: زمانی که زوج با استطاعت مالی از تادیه نفقه امتناع کند و این مسئله در نزد حاکم مطرح شود، حاکم زوج را اجبار به پرداخت نفقه و یا طلاق می کند، اگر شوهر از انجام این دو خودداری کرد، طبق ظاهر امر، در صورتی که زوجه درخواست طلاق نماید حاکم او را طلاق خواهد داد. (الموسوی الاصفهانی، ۱۳۹۳، ج ۲، ۳۳۵)

۳-۴-۳- طلاق زوجه غایب مفقودالاثَر

مبحث مفقودالاثَر شدن زوج و آثار حقوقی آن در قانون مدنی ایران، از جنبه های مهم در حوزه حقوق خانواده به شمار می رود. ماده ۱۰۲۹ قانون مدنی، صراحتاً شرایطی را تعیین کرده است که تحت آن، زوجه می تواند درخواست طلاق کند. طبق این ماده، در صورتی که زوج چهار سال تمام غایب مفقودالاثَر باشد، زوجه می تواند با مراجعه به حاکم درخواست طلاق نماید. این موضوع در شرایط مختلف اجتماعی و اقتصادی، ابعاد مختلفی را به خود می گیرد. یکی از پرسش های کلیدی در این زمینه، امکان صدور حکم طلاق قبل از انقضای چهار سال است. در این راستا، عسر و حرج زوجه ناشی از عدم توانایی برای صبر کردن، قابل توجه است. موجه بودن این امر به ویژه در مورد زن جوان، جای تأمل و بررسی دارد. برخی فقها بر این باورند که در مواردی که زوجه به لحاظ مالی یا عاطفی در مضیقه است و نمی تواند چهار سال انتظار بکشد، حاکم می تواند به استناد قاعده نفی حرج، حکم طلاق را صادر کند. برای مثال، زنی که در شرایط اقتصادی نامناسب تری قرار دارد و نمی تواند نیازهای مالی خود را تأمین کند، یا در مواردی که مفقودالاثَر بودن زوج به معنای قطع ارتباط عاطفی و اجتماعی بوده و برای زوجه مشقت ایجاد می کند، می تواند دلیلی برای تسریع در حکم طلاق باشد.

به این ترتیب، تأکید بر حقوق زنان و نیازهای واقعی و عاطفی آنها در کنار رعایت مقررات قانونی، ضروری به نظر می رسد. بنابراین، قانون گذار و مراجع قضایی باید با در نظر گرفتن شرایط خاص و فردی هر پرونده، تأسیسات قانونی را به گونه ای تفسیر و اجرا نمایند که انصاف و عدالت در راستای حمایت از حقوق زوجه و خانواده حفظ گردد. این رویکرد به ویژه در پاسخ به نیازهای زنان جوان، که ممکن است در شرایط خاصی دچار عسر و حرج شوند، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. (طباطبایی یزدی، بی تا، ج ۱، ۷۵) بنیان گذار جمهوری اسلامی در این باره می فرماید: در صورتی زن بخاطر نداشتن شوهر در سختی و حرج باشد نه از باب نفقه، زن اگر بخواهد صبر کند ممکن است در معرض فساد قرار بگیرد، حاکم پس از ناامیدی در پیدا شدن زوج و قبل از منقضی شدن چهار سال، می تواند زوجه را طلاق بدهد. اگر در این مدت زمان یاد شده در معرض فساد باشد و به حاکم مراجعه نکرده باشد، برای حاکم اجازه طلاق در صورت یأس بعید نیست. (موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ۱۴۵)

۳-۴-۴- امتناع از ایلاء

ایلاء سوگندی است که زوج یاد می کند که همیشه یا بیش از چهار ماه با زوجه دائمه خود مقاربت نکند. در این صورت زوجه می تواند از دادگاه الزام او را برای طلاق یا نقص سوگند بخواهد. قصد زوج از این سوگند آزار و ایذاء زوجه است. (ملک زاده، بی تا، ۲۰۶) حاکم نمی تواند زوج را اجبار به انتخاب یک امر نماید، حق انتخاب با شوهر

است. حاکم زوج را بین دو راه مخیر به انتخاب کرده و نمی‌تواند زوج را جز آن چه شرعاً بر وی واجب است مجبور نماید. (حرعاملی، ۱۴۰۳، ج ۱۴، ۳۲۶)

۳-۴-۵- امتناع ازظهار

اظهار در بین اعراب جاهلی از اقسام طلاق محسوب می‌گردید؛ بدین صورت که مرد به همسر خویش می‌گفت: انت منی کظهر امی (تو نسبت به من مانند پشت مادرم هستی) و با گفتن این کلام همسر مرد از او جدا شده و تا ابد بر او حرام می‌گردید.ظهار نوعی طلاق غیر قابل بازگشت بود که مرد حق رجوع نداشت و زن تا آخر عمر نمی‌توانست همسر دیگری برگزیند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ۳۱۲) در صورت وقوع این امر، زن مخیر است صبر پیشه کند، اگر صبر و تحمل نکرد می‌تواند به حاکم مراجعه نماید؛ در اینجا حاکم بین پرداخت کفاره و رجوع به همسر و یا طلاق دادن او، زوج را مخیر می‌نماید. اگر هیچ یک از راه‌های فوق را تا سه ماه نپذیرفت، حاکم زوج را به زندان افکنده و با سخت گرفتن در خوردن و آشامیدن، وی را مجبور به انتخاب دو راه، رجوع و یا طلاق می‌نماید. اگر زوج این دو راه هیچ کدام را انجام نداد، حاکم خود اقدام به طلاق زوجه می‌نماید. (محقق داماد، ۱۳۸۵، ۲۲۹) در خصوص نحوه طلاق زوجه برخی بر این باورند: «نکاح زوجه دائمه از طریق طلاق به وسیله دادگاه طبق مقررات مذکور در ماده ۱۰۲۹ قانون مدنی منحل می‌گردد. چون این امر از حقوق امامیه اقتباس شده است.» (امامی، ۱۳۸۱، ج ۴، ۳۱۰)

۴- جایگاه دادستان در امور صغار

قانون مدنی دادستان را به عنوان ناظر در امور محجوران و بر عملکرد اشخاص مرتبط با کودک، به ویژه پدر و مادر کودک و جد پدری و افرادی که متقاضی حمایت از صغیر هستند مورد تأکید قرار داد. جایگاه دادستان در امور صغار از چهار دیدگاه قابل بررسی است:

۴-۱- جایگاه نظارتی

حمایت از صغیر، به عنوان یک موضوع حقوقی و اجتماعی مهم، نیازمند بررسی و نظارت دقیق است. قوانین مرتبط با کودکان، هرچند به وضوح به واژه «نظارت» اشاره نمی‌کنند، اما اصول اساسی مانند قاعده اذن بر شی اذن به لوازم آن، استدلال‌هایی را برای توجیه این نظارت فراهم می‌آورند. این بدین معناست که نظارت بر صغیر نباید به عنوان نقض حریم شخصی خانواده یا خدشه‌دار کردن اختیارات والدین تلقی شود. به ویژه در مواردی که ولی قهری در نگهداری اموال کودک به نوعی خیانت کرده یا توانایی لازم برای رسیدگی به امور او را نداشته باشد. ماده ۱۱۸۶ قانون مدنی، ناتوانی ولی قهری را در مواردی چون غیبت یا حبس (ماده ۱۱۸۷) مطرح می‌کند. اما این ناتوانی به معنای سلب تکلیف ولی قهری در امور کودک نیست. در واقع، نظارت دادستان از نوع استصوابی است و اقداماتی که تحت این نظارت انجام می‌شود، بدون تأیید و تصویب دادستان اعتبار ندارد. این نوع نظارت و تأکید بر اهمیت آن در اقداماتی که قیم کودک انجام می‌دهد، در قوانین مانند ماده ۸۳ قانون امور حسبی و مواد ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ قانون مدنی به وضوح قابل مشاهده است. لذا، با توجه به شرایط خاص هر کودک و نیازهای ویژه او، ضروری است که نظارت قانونی به گونه‌ای برقرار شود که هم حقوق صغیر و هم حرمت خانواده حفظ گردد. از این رو، ایجاد تعادل بین حمایت از

کودکان و حفظ اختیارات والدین به عنوان یک چالش اساسی در تدوین و اجرای قوانین مرتبط با کودکان به شمار می‌آید.

از جمله وظایف دادستان را می‌توان اقدامات صدور حکم حجر و تقاضای نصب قیم دانست. یکی از وظایف دادستان نظارت بر عملکرد قیم است و قیم در صورت کوتاهی در قبال عمل خود مسئول است و اگر خسارتی را به بار آورد باید از عهده آن بر آید. محجور ممیز می‌تواند از دادستان در مواقعی که کوتاهی قیم را در تربیت و نگاهداری و دادن هزینه او به دادگاه اطلاع نداده، شکایت کند. (صفایی و قاسم زاده، ۱۳۹۳، ۳۳۱)

۴-۲- جایگاه پیشنهاد دهنده

نظارت دادستان در امور کودک، به عنوان یک مؤلفه کلیدی در حمایت از حقوق کودکان و تضمین رفاه آنان، به انجام اقدامات قانونی در مواقع ضروری می‌انجامد. این اقدامات می‌تواند شامل درخواست رسمی از دادگاه و یا ارائه پیشنهادات به آن باشد. در این راستا، وظیفه دادستان این است که به دقت نیازهای کودک را شناسایی کرده و از طریق مراجع قضائی اقدام نماید. ماده ۱۲۲۲ قانون مدنی، به صراحت بر وظیفه دادستان در معرفی قیم برای محجور تأکید دارد. این ماده به طور مستقیم نشان می‌دهد که دادستان باید با توجه به شرایط موجود، در راستای حفظ حقوق و منافع کودک اقدام کند. همچنین، در مورد سمت امانت، ماده ۱۰۸ قانون امور حسبی نیز نوع دیگری از مسئولیت دادستان در معرفی افراد مناسب به دادگاه را تشریح می‌کند. این وظایف، بیانگر نقشی است که دادستان در تأمین امنیت و حمایت از کودکان در شرایط خاص بر عهده دارد. به طور کلی، نظارت دادستان در این حوزه نه تنها به شناسایی و حل مشکلات فوری کودکان کمک می‌کند، بلکه زمینه‌ساز تحقق عدالت و تأمین حقوق اساسی آنان نیز می‌باشد. با پذیرش یا رد درخواست‌ها و پیشنهادات دادستان توسط دادگاه، اطمینان حاصل می‌شود که تصمیمات اتخاذ شده در راستای منافع کودک است.

۴-۳- جایگاه اقدام کننده

از دیگر وظایف دادستان می‌توان به عنوان اقدام کننده، که وظیفه اداره امور صغیر را بر عهده گرفته است، دانست. این وظیفه زمانی متوجه دادستان می‌شود که محجور فاقد ولی قهری، امین و یا قیم باشد و تا زمان نصب شخصی به این مسئولیت، ممکن است ضرری یا آسیبی متوجه کودک شود. مانند مسئولیت دادستان در حفظ اموال غیر تا زمانی که امین برایش مشخص نشده است. (ماده ۱۱۳ قانون امور حسبی)

۴-۴- جایگاه مدعی و مدعی علیه

دادستان به عنوان نهاد قانونی و نماینده عمومی، نقش ویژه‌ای در دفاع از حقوق اشخاص محجور ایفا می‌کند. منظور از افراد محجور، کسانی هستند که به دلیل سن کم، ناتوانی یا شرایط مشابه، امکان دفاع از حقوق خود را ندارند. بر اساس ماده ۶۶ قانون امور حسبی، دادستان می‌تواند به عنوان مدعی طرح دعوی کند و از کلیه اختیارات مدعی برخوردار است. این مسئولیت به ویژه زمانی که صغیر ولی یا قیم نداشته باشد، حائز اهمیت است. گاهی اوقات نیز این مسئولیت به وجود قیم نیز تسری پیدا می‌کند. علاوه بر این، دادستان می‌تواند به طور مستقل و در کنار قیم، حق پژوهش درباره برخی احکام و قرارها را نیز داشته باشد. مطابق ماده ۱۵۶ قانون امور حسبی، حضور دادستان در جلسه

دادگاه الزامی است و اعتبار جلسه دادگاه به حضور وی وابسته است، بدون اینکه دادستان طرف دعوی باشد. این موضوع به وضوح بیانگر اهمیت نظارت دادستان در دعاوی مربوط به محجوران است. در برخی شرایط، دادستان ممکن است به عنوان مدعی علیه نیز قرار گیرد، به ویژه زمانی که محجور ادعای خروج از حجر را داشته باشد. قانون راجع به رشد متعاملین مصوب ۱۳۱۳ بر این موضوع تأکید می‌کند و دادستان را طرف دعوی صغیر، مدعی رشد تلقی می‌کند. همچنین، در ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی، ضرورت مداخله دادستان در تمامی امور محجورین مورد تأیید قرار گرفته است و عدم استماع نظر دادستان قبل از صدور رأی می‌تواند منجر به نقض حکم گردد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که دادستان از جمله نهادهای اساسی در حمایت از حقوق محجوران به شمار می‌رود و وظایف وی به عنوان نماینده قانونی در دعاوی مربوط به افراد آسیب‌پذیر، حاکی از ضرورت مداخله وی در تمامی مراحل رسیدگی‌های قضایی است (اسدی، ۱۳۸۹، ۷-۳).

۵- قلمرو ولایت دادستان

ولایت ولی قهری به عنوان یکی از اصول بنیادین نظام حقوقی، شامل امور مالی و غیر مالی می‌گردد. این موضوع به وضوح در ماده ۱۱۸۳ قانون مدنی کشور لحاظ شده است. بر اساس این ماده قانونی، اختیارات ولی قهری به گونه‌ای طراحی شده‌اند که به ایشان اجازه می‌دهد تا در تمامی امور مربوط به محجوران، چه مالی و چه غیر مالی، تصرفات لازم را انجام دهند. از این رو، حیطه عمومی اختیارات ولی قهری به اعتبار اصل عام بودن آن، تمام جوانب زندگی محجور را در بر می‌گیرد. با توجه به ماده ۷۳ قانون امور حسبی، دادستان قضایی در موارد محجورانی که دارای ولی قهری یا وصی هستند، حق مداخله ندارد. این اصل به معنای عدم وجود حقی برای دادستان در ورود به امور محجوران تحت ولایت ولی قهری است. چنانچه دادستان حتی در مواردی بخواهد مداخله کند، این اقدام نمی‌تواند جنبه قانونی داشته باشد و بر اساس ارزش‌های انسانی و اخلاقی انجام می‌گیرد. ولایت دادستان در این زمینه به دو قسمت اصلی تقسیم می‌شود: نخست، ولایت در امور مالی. این موضوع به سبب وجوه پیچیده مالی و اقتصادی محجوران نیازمند دقت و بررسی ویژه‌ای است، چرا که حفاظت از حقوق مالی این افراد به طور خاص مهم می‌باشد. در بخش دوم، مسائل غیر مالی مورد بررسی قرار می‌گیرد که شامل موضوعات مرتبط با حقوق اجتماعی، فرهنگی و شخصی محجوران می‌گردد. در نتیجه، می‌توان گفت که ولایت ولی قهری به عنوان یک اصل محوری در حقوق خانواده و حمایت از محجوران به شمار می‌آید و عدم مداخله دادستان در این امور، به منظور حفظ حقوق و کرامت انسانی محجوران اهمیت ویژه‌ای دارد.

۵-۱- امور مالی

پدر و جد پدری به عنوان ولی قهری نسبت به اداره اموال فرزندان‌شان تکلیف دارند و هدف از این تکلیف و اختیار به ولی قهری حمایت بر محجوران در خانواده و جامعه می‌باشد. اگر این امر را بپذیریم باید گفت اجازه دادستان در امور محجوران درست است. (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ج ۲، ۲۱۷) از سوی ولی قهری رعایت مصلحت مولی علیه اجباری است، بنابراین رعایت آن تکلیف ولی قهری است اگر رعایت نکند دادستان حق مداخله پیدا می‌کند. بنیانگذار جمهوری اسلامی در این باره می‌فرماید: اگر با ادله و قراینی برای حاکم مشخص شد که ولی قهری در راستای ضرر

و زیان طفل عمل کرده، می تواند آنها را بر کنار کند. البته جستجو و بررسی در مورد عملکرد اولیای قهری بر حاکم واجب نیست. (موسوی خمینی، ۱۴۲۰، ج ۲، ۱۳)

اگر محجور ولی قهری دارد و تحت سرپرستی و نگهداری آنها باشد، در امور مالی وی کسی حق دخالت ندارد. در مورد این موضوع رئیس بنیاد شهید دهه شصت طی نامه ای از امام خمینی درباره اموال فرزندان شهدای جنگ تحمیلی کسب تکلیف می کند. در این نامه می نویسد: در ارتباط با مسائل خانواده شهدا و رسیدگی به این مسائل نیاز به اجازه ولی فقیه دارند. مثل حفظ اموال فرزندان صغیر شهدا، اینکه باید در آن دخل و تصرفی صورت گیرد و یا برخی وسایل که ضروری نیست باید فروخته شود و تبدیل به احسن شود ... امام در پاسخ فرمودند: مجاز هستید برای حفظ اموال صغار و مصلحت آنها، اقداماتی را که شایسته است انجام بدهید و اگر این صغار جد پدری دارند با نظر و اجازه آنها باشد. (مهدوی نیا، ۱۳۹۶، ۴۳) با توجه به نظر امام خمینی (ره)، دادگاه و دادستان اختیاری در حفظ اموال صغاری که پدرانشان را در جنگ از دست داده اند، ندارند.

۵-۲- امور غیرمالی

ولایت ولی قهری فقط در امور مالی خلاصه نمی شود، در امور غیرمالی که در برخی موارد بسیار مهم هستند و اهمیت آن از امور مالی هم مهم تر است وجود دارد. چون اصولاً محجور در اکثر مواقع مالی ندارد که درگیر مشکل شود، اما مسائل مهمی مثل ازدواج، تربیت، طلاق و... وجود دارد که قانونگذار برای آن قوانینی را وضع کرده و مراجع صالحی را برای نظارت و کنترل آن در نظر گرفته است.

۵-۲-۱- ازدواج و طلاق

ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی در سال ۱۳۸۱ مورد اصلاحاتی قرار گرفت. در این اصلاحات ازدواج صغیر علاوه بر رعایت مصلحت از طرف ولی قهری، تشخیص دادگاه صالح هم ملاک می باشد. ماده ۱۱۳۷ قانون مدنی در مورد طلاق زوجه مجنون دائمی مقرر می دارد: ولی مجنون دائمی در صورت مصلحت مولی علیه می تواند زن او را طلاق بدهد. البته ولی مجنون باید از دادستان و دادگاه اجازه بگیرد تا مبدا حقوق محجور ضایع نشود. درباره طلاق زوجه صغیره، قانونگذار اختیاری به ولی قهری نداده، به نظر می رسد قانونگذار بر آن بوده که صغیر بعد از بزرگ شدن، خود در این باره تصمیم بگیرد. در واقع طلاق و نکاح از اموری است که مربوط به شخصیت انسان است و هرکس باید در این خصوص خود تصمیم بگیرد. در برخی موارد ازدواج محجور بنا به ضرورت پزشکی و روانی باید انجام شود. بدین ترتیب قیم باید در ازدواج و طلاق مداخله نماید و به تبع آن اعمالی از سوی دادستان اجباری می شود. که عبارتند از: قیم در مورد نکاح و طلاق صغیر هیچ اختیاری ندارد. طبق ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به ۱۳ سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به ۱۵ سال تمام شمسی منوط به اذن ولی نه قیم، آن هم به شرط رعایت مصلحت صغیر و با تشخیص دادگاه صالح می باشد. ولی قهری در مورد نکاح صغیر اختیار دارد و در مورد طلاق وی، خود صغیر پس از بلوغ تصمیم می گیرد. در مورد ازدواج و طلاق سفیه چون مربوط به امور غیر مالی است تصمیم گیری در این مورد با خود سفیه است و دادستان در اینجا نقشی ندارد، اما بهتر است نکاح و طلاق وی با درخواست سرپرست و اجازه دادستان و تصویب دادگاه باشد. بدین شکل مصلحت سفیه بهتر لحاظ می شود. در

امورات مجنون دخالت قیم بیشتر ضرورت دارد. چون که مجنون درست است که از لحاظ جسمی کامل و نیاز به ازدواج دارد، ولی از جهت روانی ناقص است. در مورد طلاق هم بدین شکل می باشد. طلاق مجنون از زنش که حاضر به زندگی با یک شخص دیوانه نیست و به نفع هر دوی آنها است. ازدواج مجنون که تحت قیمومت است در صورت اجازه دادن پزشک و با اجازه دادستان مجاز است و در موردی که طلاق زوجه مجنون ضرورت دارد به پیشنهاد دادستان و تصویب دادگاه، قیم می تواند همسر مجنون را طلاق دهد. (ماده ۸۸ قانون امور حسبی) طبق ماده ۸۴ قانون امور حسبی، نظارت و کنترل در نگهداری اشیاء قیمتی و اسناد و وجوه نقدی، برآورد مخارج سالیانه مولی علیه و هزینه اداره کردن اموال وی (ماده ۱۲۳۷ قانون مدنی) اعلام کوتاهی قیم در تادیه هزینه و یا قصور او در تربیت و نگهداری محجور به دادگاه (ماده ۹۶ قانون امور حسبی). درخواست خروج از تحت قیمومت (مواد ۱۲۴۵ و ۱۲۵۵ قانون مدنی). اجازه ثبت معاملات راجع به اموال صغار و محجوران به وسیله قیم آنها. ماده ۲۲ آیین نامه دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۳۱۷. (بیگدلی و صحرانورد، ۱۳۹۲، ۱۱۷-۱۱۶)

۵-۲-۲- حضانت

قانون مدنی ایران به صراحت والدین را مکلف به حضانت و نگهداری از فرزندان خویش کرده است. طبق ماده ۱۱۷۲، در صورت کوتاهی یا خودداری والدین از این وظیفه، حاکم می تواند به درخواست هر یک از والدین یا دادستان، اقدام به الزام والدین به انجام مسئولیت های خود نماید. این ماده نشان دهنده تعهد و مسئولیت والدین در قبال فرزندان است و تأکید می کند که در صورت عدم امکان الزام، حضانت به هزینه والد دیگر تامین خواهد شد. ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی به مسئله ای مهم تر اشاره دارد: در شرایطی که عدم مراقبت صحیح والدین سلامت جسمی یا تربیتی کودک را در خطر قرار دهد، دادگاه می تواند به درخواست نزدیکان، قیم یا دادستان، تصمیمات لازم را اتخاذ کند. این اقدام نه تنها به حفظ سلامت و تربیت کودک کمک می کند، بلکه نشان دهنده اهمیت حمایت اجتماعی از حقوق کودکان است. ورود دادستان به موضوع حضانت نه تنها ضروری است، بلکه به عنوان یک اقدام حمایتی در راستای تحقق منافع کودک مورد تایید قرار می گیرد. در این راستا، مصلحت کودک و نیازهای ویژه وی همواره باید در نظر گرفته شود که این امر با نظم عمومی و اخلاق حسنه در تعارض نیست. بنابراین، قوانین مدنی موجود، چارچوبی اساسی برای حفاظت از حقوق کودک و نظارت بر رفتار والدین فراهم می آورد که به نفع آینده جامعه است.

این شرایط در سه حیطه قابل بررسی است که مداخله دادستان را ضروری می نماید: زمانی که پدر کودک در قید حیات نباشد، در این صورت حضانت طفل با مادر است. اگر ولی قهری و یا دادستان تشخیص دهند که حضانت طفل توسط مادرش بر خلاف مصلحت اوست می تواند جایگاه حضانت را دچار تغییر کند. که در ماده ۴۳ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱ به این مسئله تأکید شده است. در صورتی که دادستان با یکی از اعضای خانواده و یا شخص دیگری تشخیص دهند که حضانت کودک در شرایط مطلوبی قرار ندارد، دادگاه قبل از رسیدگی، حضانت از طفل را به هر کس که مقتضی بداند واگذار می نماید. این امر در ماده ۱۳ قانون حمایت خانواده بیان شده است. آنچه از این مواد قانونی بدست می آید، کنترل و نظارت دادستان نسبت به حضانت و مراقبت صحیح کودک و رعایت مصلحت کودک و هم چنین وضعیت رشد وی است. نظارت دادستان بر امورات کودک از نوع اطلاعی نیست که صرفاً اعمال حقوقی بر کودک با نظارت و اطلاع دادستان انجام شود و از مسائل کودک فقط مطلع شود و نتواند در امورات و مسائل طفل

دخالت نماید. بلکه نظارت دادستان بر این امور از نوع نظارت استصوابی است که همه مسائل تحت نظارت مستقیم دادستان و طبق نظر و مصلحت کودک انجام می پذیرد. که مواد ۱۲۴۲ قانون مدنی و ۸۳ قانون امور حسبی بر این امر صحه می گذارد. در مواقعی که والدین کودک به دلیل سوء اخلاق و یا عدم مراقبت درست، باعث صدمه دیدن سلامت جسمی و یا تربیت اخلاقی کودک شوند، در این صورت با مطالبه از دادستان، حضانت از دست والدین کودک خارج می شود. ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی مستند این ادعا است. در این ماده آمده است: هر گاه پدر و مادر دچار انحطاط اخلاقی شوند و یا از طفل درست مراقبت نکنند و کودک در معرض صدمه جسمی، روحی و اخلاقی قرار گیرد، دادگاه می تواند به درخواست نزدیکان کودک و یا قیم او و یا به تقاضای دادستان، هر تصمیمی را که شایسته بداند بگیرد. این امر بی تردید در راستای مصلحت کودک و هم چنین جلوگیری از شکل گیری ناصحیح شخصیت کودک در آینده، گرفته شده است. این ماده در راستای مشکلی که در نهاد خانواده بوجود آمده وضع شده است. مداخله دادستان در راستای نظم عمومی و جلوگیری از بی نظمی و هرج و مرج در جامعه و داشتن خانواده ای سالم در جامعه امری ضروری است.

۵-۲-۳- عزل و انعزال ولی قهری

با وجود ولی قهری، مداخله دادگاه و یا دادستان در مسائل صغیر امری مطلوب نیست. اما گاهی اوقات ولی قهری بنا به دلایلی از ابتدا و در حین تصدی به عنوان ولی قهری، صلاحیت خود را از دست می دهد. بنابراین قانونگذار نمی تواند نسبت به این امر بی تفاوت باشد، برای مصلحت محجور و حمایت شایسته از وی، یکسری اختیاراتی را به دادستان محول کرده است تا در زمانی که این مسائل نسبت به کودک رعایت نشد، اقداماتی همچون برکناری ولی قهری، یا ضم امین را انجام دهد. تعیین قیم برای محجوری که ولی قهری وی محجور شده است، برکناری ولی قهری به تقاضای دادستان، در مواقعی که مصلحت و غبطه صغیر را لحاظ نکرده است، از جمله اقدامات دادستان در عزل و انعزال ولی قهری می باشد. ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی مقرر می دارد: هر گاه ولی قهری مصلحت طفل را رعایت نکند و اقداماتی را انجام دهد که باعث ضرر به محجور گردد، به درخواست دادستان یا یکی از اقارب و نزدیکان وی و یا به درخواست رئیس حوزه قضایی پس از اثبات آن، دادگاه ولی قهری را برکنار و وی را از دخل و تصرف در اموال محجور منع می کند و برای اداره امور مالی کودک، فرد موثقی را به عنوان قیم مشخص می کند. هم چنین ماده ۱۱۸۵ قانون مدنی بیان می دارد: مدعی العموم مکلف است هر گاه ولی قهری کودک محجور شود، وفق مقررات مربوط به تعیین قیم، قیمی را برای طفل مشخص کند.

۵-۲-۴- عدم فروش اموال غیر منقول محجور مگر با رعایت غبطه او و تصویب دادستان

یکی از آرایه‌هایی که جانشینی دادستان از صغیر را اثبات می کند، عدم فروش اموال غیر منقول محجور است. مطلبی که از ناحیه تجدید نظر خواه ادعا شده، این است که ملک مورد بحث تعلق به آقای الف داشته و وی محجور بوده و هست و طبق ماده ۸۳ قانون امور حسبی، اموال غیر منقول محجور فروخته نخواهد شد، مگر با رعایت غبطه او و تصویب دادستان و در این مورد عملکرد قیم سابق مورد تصویب دادستان قرار نگرفته، این اعتراض هم وارد نیست، زیرا سرپرست

محجور در موقع تنظیم قرارداد پدر محجور بوده و طبق ماده 73 قانون امور حسبی دادستان حق دخالت در امور او را ندارد.

خلاصه جریان پرونده این است که آقای ... به وکالت از آقای «ر» پدر آقای الف محجور، دادخواستی به طرفیت آقای «ب» به خواسته اعلام بطلان و بی اعتباری قولنامه مورخه ۱۳۵۹/۱۰/۱۷ فی مابین خواننده و آقای «ر» به دادگاه عمومی شهرستان محلات تقدیم و به شرح دادخواست اجمالاً تقاضای رسیدگی و صدور حکم بر اعلام بطلان و بی اعتباری قولنامه مورخ ۱۳۵۹/۱۰/۱۷ مستند دعوی را در خصوص انتقال پلاک شماره 1683 واقع در قطعه یک محلات نموده و اضافه کرده است که برابر ماده 348 قانون مدنی بیع چیزی که خرید و فروش آن قانوناً ممنوع است باطل است. قولنامه مستند به فرض که سایر شرایط صحت معامله را هم داشته باشد به حکم صراحت مواد فوق، محکوم به بطلان است. دادگاه مزبور با تعیین وقت طرفین را جهت دادرسی دعوت، در جریان رسیدگی آقای «ر» فوت و پسر دیگر وی به نام «ه» به سمت قیم برادر محجورش «الف» منصوب و دوباره آقای ... به وکالت از وی دعوی مطروحه را تعقیب و دادگاه مدافعات وکیل خواهان را استماع و پرونده ثبتی مورد استناد وکیل خواهان را جهت ملاحظه مطالبه و پس از وصول پرونده و استماع اظهارات آقای ... نماینده ثبت اسناد در مورد وضعیت پلاک 1683 اصلی واقع در قطعه یک محلات و استماع مدافعات وکیل خواهان در جلسه مورخه ۱۳۶۳/۷/۱۸ و ملاحظه لایحه ارسالی خواننده، دادگاه برای تعیین میزان تصرفات خواننده در پلاک متنازع فیه، قرار معاینه محلی صادر و پس از اجرای قرار صادره به وسیله آقای مدیر دفتر دادگاه عمومی محلات و استعلام سوابق مربوط به گواهی عمران شماره ۸۰۸-۵۹/۱۰/۳ پلاک 1683 قطعه یک محلات و بالاخره تقدیم دادخواست ورود ثالث در پرونده کلاسه ۷۶/۶/۲ از طرف آقای ... وکیل آقای «ع» به طرفیت آقایان «الف» و «ب» شهرت ... به خواسته رد دعوی مطروحه خواهان در پرونده ۸۷۳/۶۲ و دستور دادگاه به اینکه هر دو پرونده ضمیمه هم شده و جهت رسیدگی به هر دو پرونده توأمان طرفین دعوی هر دو پرونده جهت دادرسی دعوت و با استماع مدافعات وکلای طرفین در جلسه دادرسی و وصول پاسخ زمین شهری محلات طی نامه شماره 1229-۶۴/۸/۲۰ و بالاخره با تشکیل دادگاه های حقوقی یک و دو و ادامه رسیدگی به پرونده در شعبه اول دادگاه حقوقی یک محلات و استعفا و کلا آقای «ع» دادگاه با کسب نظر مشاور دادگاه عقیده به رد دعوای خواهان پرونده اصلی دایر به بطلان قرارداد مورخ ۹۵/۱۰/۱۷ و عقیده به پذیرش دعوی آقای «ع» به عنوان ورد ثالث در پرونده اصلی به عنوان ذینفع در خصوص سه دانگ از موضوع قرارداد مورخ ۵۹/۱۰/۱۷ مستند دعوای خواهان پرونده اصلی داشته، نظریه دادگاه به طرفین ابلاغ، وکیل خواهان به نظریه دادگاه اعتراض نموده، پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و جهت رسیدگی به این شعبه ارجاع شده است و شعبه هشتم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره ۵۲۷-۸-۶۷/۸/۸ نظریه دادگاه را نتیجتاً تأیید و پرونده را جهت انشای رأی به دادگاه حقوقی یک محلات ارسال داشته و دادگاه مذکور به موجب دادنامه های تجدیدنظر خواسته مبادرت به صدور حکم نموده و حکم صادره به طرفین ابلاغ آقای «ه» به قیمومت از آقای «الف» از احکام صادره تجدیدنظر خواهی نموده، پرونده جهت رسیدگی به این شعبه ارجاع شده است. اعتراض تجدیدنظر خواه تکرار مطالبی است که در مرحله رسیدگی دادگاه نخستین عنوان شده و از طرف دادگاه در نظریه و حکم صادره موجه رد شده است و مطلب جدیدی که در لایحه تجدیدنظر خواهی عنوان شده این است که ملک مورد بحث، تعلق به آقای «الف» داشته و وی محجور بوده و هست و طبق ماده 83 قانون امور حسبی اموال غیر منقول

مجبور فروخته نخواهد شد، مگر با رعایت غبطه او و تصویب دادستان و در این مورد عملکرد قیّم سابق مورد تصویب دادستان قرار نگرفته این اعتراض هم وارد نیست، زیرا سرپرست مجبور در موقع تنظیم قرارداد آقای «ر» پدر مجبور بوده و طبق ماده 73 قانون امور حسبی دادستان حق دخالت در امور او را ندارد و حتی اداره سرپرستی طی نامه شماره 5- ۲۷/۶/۲۹ که به عنوان آقای «ر» نوشته و فتوکی آن پیوست دادخواست بدوی است تصریح کرده که چون حجر «الف» متصل به زمان صغر می باشد طبق ماده ۷۳ قانون امور حسبی موجبی برای دخالت این اداره نیست و شخصاً می توانید در کلیه امور مشارالیه و همچنین امور مالی مداخله و رسیدگی نمایید، نتیجتاً تشخیص و استدلال دادگاه با مندرجات پرونده و قانون مغایرتی ندارد و دادنامه تجدید نظرخواسته که صحیحاً صادر شده است، ابرام می شود. (بازگیر، ۱۳۸۳، ۷۶-۷۸)

۵-۲-۵- اذن خروج زوجه از کشور

مداخله دادستان در صدور گذرنامه زنان متاهل، چالش هایی را ایجاد کرده است. وفق قانون گذرنامه ایران، موافقت کتبی شوهر در صدور گذرنامه برای زنان لازم است. در شرایط اضطرار صدور گذرنامه زنان متاهل با موافقت دادستان انجام می شود. این که مداخله دادستان در این مسئله و این که دادستان وارد حریم شخصی زوجین شده بنا به ضرورتی است. اینکه موافقت شوهر در صدور گذرنامه برای زوجه، توسط قانون انجام شده و بنا به ضرورت و جلوگیری از زایل شدن حقوق زن و یا در مواردی که شوهر حضور ندارد و یا در مواردی که زن ناگزیر است از کشور خارج شود و شوهر با وجود ضرورت خروج زن از کشور رضایت نمی دهد، دخالت دادستان در این باره راهگشا است. (ثمینی و نعیمی، ۱۳۹۸، ۲۴۱)

۶- نتیجه گیری

خانواده در دین مقدس اسلام از قداست و استقلال خاصی برخوردار است. این نهاد محوری، به عنوان زیربنای جامعه، باید مورد احترام قرار گیرد و از مداخلات غیرضروری مصون بماند. با این حال، در شرایط خاص و بنا به تشخیص حاکم شرع، ممکن است مداخله در امور خانوادگی ضرورت پیدا کند. این مداخله معمولاً در راستای حفظ منافع عمومی و جلوگیری از ضرر اجتماعی صورت می گیرد. حاکم در مواردی می تواند در عرصه خصوصی خانواده ورود کند، به ویژه زمانی که عدم احراز حقوق افراد سبب فروپاشی ساختار خانوادگی یا نظم عمومی جامعه شود. مثلاً اگر یکی از اعضای خانواده از انجام وظایف خود سرپیچی کند، حاکم می تواند به عنوان ولی و به منظور جلوگیری از هرج و مرج، حقوق دیگران را به اجرا درآورد. این نوع از مداخله باید با احتیاط صورت گیرد، چراکه حریم خصوصی خانواده باید محفوظ بماند و مداخله حاکم نباید لطمه ای به هویت این نهاد وارد کند. قاعده «الحاکم ولی الممتنع» در فقه علاوه بر تعیین مبانی مداخله حاکم، مشخص می سازد که در چه مواردی این مداخله مجاز است. در نهایت، با وجود اینکه فضای خصوصی خانواده باید حفاظت شود، واقعیت های اجتماعی ایجاب می کند که در مواقعی خاص، مداخله حاکم به منظور تأمین نظم اجتماعی و جلوگیری از آسیب به این نهاد ضروری باشد. به عبارتی دیگر، باید به نحوی عمل شود که ضمن حفظ حریم خانواده، از بروز مشکلات اجتماعی نیز جلوگیری شود. بنابراین، توجه به

این نکته اساسی است که مداخله حاکم در موارد ضروری می‌تواند به حفظ و گسترش قدرت اجتماعی و ملی کمک کند، و در این راستا لازم است مرزهای مداخله به دقت تعریف شود.

منابع

- آخوندی، محمود. (۱۳۷۲). *آیین دادرسی کیفری*، ج ۲، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ابن الاثیر، مبارک ابن محمد (۱۳۶۷)، *النهایه فی غریب الحدیث و الاثر*، ج ۱، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸ ق)، *لسان العرب*، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- اسدی، لیلا سادات (۱۳۸۹)، *حمایت دادستان از کودک در خانواده، موانع و چالش‌ها*، فقه و حقوق خانواده (ندای صادق)، سال پانزدهم، شماره ۵۲.
- اسماعیلی، محسن (۱۳۷۸)، *قاعده ولایت حاکم بر ممتنع*، مجله حکومت اسلامی، شماره ۱۱.
- امامی، سید حسن (۱۳۸۱)، *حقوق مدنی*، ج ۴، تهران: دانشگاه تهران.
- بازگیر، یدالله (۱۳۸۳)، *قتل شبیه عمد و خطای محض*، تهران، نشر بازگیر.
- باقرپور، یوسف (۱۳۸۴)، *تضمینات قانون اساسی در دادرسی و تحقیقات مقدماتی*، فصلنامه بصیرت دانشگاه آزاد اسلامی، سال دوازدهم، شماره ۳۴.
- بیگدلی، سعید، صحرانورد، ابوذر (۱۳۹۲)، *تعارض نقش دادستان و سازمانهای غیر قضایی در حمایت از محجوران*، پژوهش حقوق خصوصی، سال دوم، شماره سوم.
- ثمنی، لیلا و نعیمی، طاهره السادات (۱۳۹۸)، *ضرورت موافقت زوج برای خروج زوجه از کشور*، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی دانشگاه تهران، دوره ۴۹، شماره ۲.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۱)، *دایره المعارف علوم اسلامی: قضایی*، ج ۱، چ سوم، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۳ ق)، *وسائل الشیعه*، ج ۱۴، چ ششم، طهران: المکتبه الاسلامیه.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، ج ۱، ۶ و ۹ و ۱۵، تهران: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ روزنه.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی‌تا)، *مفردات القرآن*، نزار المصطفی الباز.
- راوندی، مرتضی (۱۳۶۸)، *سیر قانون و دادرسی در ایران*، تهران: چشمه.
- صفایی، سید حسین و قاسم زاده، سید مرتضی (۱۳۹۳)، *حقوق مدنی: اشخاص محجورین*، چ بیستم، تهران: سمت.
- صفایی، سید حسین، امامی، اسد اله (۱۳۸۸)، *مختصر حقوق خانواده*، تهران: میزان.
- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (بی‌تا)، *تکمله عروه الوثقی*، ج ۱، قم: داوری.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴)، *تفسیر المیزان*، ج ۱۹، مترجم موسوی همدانی، سید محمدباقر، قم.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۶۷)، *مجمع البحرین*، ج ۱، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵)، *حقوق مدنی خانواده*، ج ۱ و ۲، چ هفتم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۷)، *قواعد فقه (۳) بخش قضایی*، چ چهارم، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۵)، *قواعد فقه، بخش مدنی*، ج ۱، چ سیزدهم، تهران: مرکز نشر اسلامی.
- معین، محمد (۱۳۷۹)، *فرهنگ معین*، ج ۲، تهران: امیرکبیر.

ملک‌زاده، فهیمه (بی‌تا)، بررسی تطبیقی مسئله طلاق «با نگاهی به مقررات جدید»، مجله فقه و مبانی حقوق، شماره ۸، منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹)، *دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه*، ج ۱ و ۲، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.

مهدوی نیا، امیر (۱۳۹۶)، پایان نامه «جانشینی دادستان از اولیای دم صغیر و چالش های فقهی و حقوقی آن»، جامعه المصطفی العالمیه، موسسه حقوق و معارف اسلامی.

الموسوی الاصفهانی، سید ابوالحسن (۱۳۹۳ ق)، *وسيله النجاه*، ج ۲، قم: مطبعه مهر.

موسوی خمینی، روح اله (۱۳۸۱)، *استفتائات*، ج ۳، چ اول، قم: دفتر نشر اسلامی.

موسوی خمینی، روح اله (۱۴۲۰)، *تحریرالوسيله*، ج ۲، ترجمه سید محمدباقر همدانی، چ هشتم، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.

نجفی، محمدحسن (۱۳۶۵)، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، ج ۱۵، چ دوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

نقیبی، سید ابوالقاسم (۱۳۸۷)، *استقلال دختر در ازدواج و آراء مربوط به آن*، دوفصلنامه فقه و حقوق حقوق خانواده (ندای صادق)، دوره ۱۳، شماره ۴۹.

نقیبی، سید ابوالقاسم (۱۳۹۳)، *بررسی قاعده قضایی «الحاکم ولی الممتنع» و کاربرد آن در حقوق خانواده*، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۶۶.